

## مطالعه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی

آیت شوکتی<sup>۱</sup>علی دهقان<sup>۲</sup>

## چکیده

در نظام مرد سالاری، شرّ و تباهی سراسر وجود زن را فرا گرفته است. متون کلاسیک ادب فارسی، همانند ادبیات بسیاری از ملل دنیا سرشار از نگاه تحقیرآمیز نسبت به زن می‌باشد. شاهنامه فردوسی که حضور شخصیت‌های زن را در میدان‌های رزم و محفل‌های بزم بیش از غالب متون ادبی به تصویر می‌کشد، شاید در این زمینه با سایر متون هماهنگی زیادی داشته باشد. بر مبنای این فرضیه و با توجه به ویژگی‌ها و صفاتی که در شاهنامه برای زنان نسبت داده شده است، در مقاله حاضر سعی شده شخصیت و جایگاه اجتماعی آنها در قلم و نظر فردوسی بررسی گردد. این مطالعه کتابخانه‌ای و اسنادی نشان می‌دهد که فردوسی با اینکه ابیات زیادی در ضد شخصیت زن گفته اما او با شخصیت‌ها سر و کار داشته نه با جنسیت؛ او وقتی زن را سرزنش می‌کند، صرف نظر از زن بودن با توجه به عمل زشت، زن خاصی را می‌نکوهد. در عین حال حاکمیت فضای فکری عصر فردوسی در شاهنامه دیده می‌شود.

## کلید واژه‌ها:

فردوسی، شاهنامه، زن، رزم، مرد.

<sup>۱</sup> - گروه زبان و ادبیات فارسی واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی - ایران (نویسنده مسؤول)

<sup>۲</sup> - گروه زبان و ادبیات فارسی واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز - ایران.

## مقدمه

«در تاریخ ادبیات ایران متون نظم و نثر فارسی، سرشار از نگاه‌های متفاوت و شاخص نسبت به زن است. هم تحقیر زنان و نابسامانی احوالشان حقیقتی انکار ناپذیر است و هم حضور زنان در مجامع کهن و معاصر را نمی‌توان نادیده انگاشت» (حجازی، ۱۳۷۶: ۲۵)

در ادبیات پیشین، زن یا قهرمان ادبیات حماسی بوده و یا قهرمان ادبیات غنایی؛ معمولاً در ادبیات عرفانی و تعلیمی به زن با دیدی حقیرانه نگریسته‌اند و از او به عنوان جادوگر و شیطان و موجودی کم‌خرد نام برده‌اند و او را برای هوسبازی امیال درونی خود ستوده‌اند تا جایی که در گلستان مشورت با زن امری بی‌حاصل دانسته شده و سعدی گفته است که «مشورت با زنان تباه است» (سعدی، ۱۳۷۲: ۱۸۲) و در مرصادالعباد و مثنوی زن مانند مادیات مانع وصول به حقیقت قلمداد شده است. «در شاهنامه حضور و نقش زنان بسیار درخور نگرش است و این می‌نماید که فردوسی به سنت‌های کهن سخت وفادار مانده است. زنان نامدار شاهنامه، کنیزان و پرستندگان گوش به فرمان و دست به سینه نیستند. این زنان، یاران و همراهان شایسته پهلوانان‌اند و در راه رسیدن به هدف می‌کوشند و گاهی هم هوس، چشم‌خرد آن‌ها را می‌بندد و به بدترین کارها هم دست می‌یازند. کلمه "زن" نزدیک سیصد بار در شاهنامه به کار رفته است. این کلمه چنان که می‌دانید در اوستا «جنی» و در هندی باستان «جانی» و در پهلوی «ژن» به معنی زوجه و مقابل مرد است. در شاهنامه از سی و پنج زن با نام و نشان یاد شده است.» (دبیر سیاقی، ۱۳۶۵: ۳۴)

در شاهنامه سخنان ناشایست هم در مورد زن بیان می‌شود اما احترام به زن در آن بیشتر به چشم می‌خورد. فردوسی درباره زن یا به اقتضای موضوع اظهار نظر کرده، یا از زبان قهرمانان داستان سخن رانده است.

«مردان یا زنان کتاب وی همه حقیقی هستند و تصاویر بی‌جان پرده نقاشی نیستند. سودابه، تهمینه، فرنگیس، دختر آسیابان و مادر اسفندیار، یکی همان زن حریص و شهوت پرست، دیگری دختر نازپرورد و مجلل پادشاه، سومی دلباخته ثابت‌العقیده و بردبار و آن یکی دوشیزه ساده و روستایی است که ادب حضور در مقابل پادشاه را درست نمی‌داند و بالاخره کتابیون آن چنان اظهار نظر و صلاح اندیشی می‌کند که هر مادری برای فرزند خویش نموده است. این‌ها همه

زنانی هستند که نمونه آن‌ها موجود و عیان است و حالت عروسک ساختگی ندارند که فردوسی کلمه به زبانشان جاری کند» (صورتگر، ۱۳۶۸: ۸۹). «در هر حال حضور آنان در شاهنامه - که یک کتاب جنگی است - لطافتی می‌نهد که نظیرش را در هیچ حماسه مشابه دیگر نمی‌توان یافت» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۱۰۲)

همه این موارد، سیمای خاصی از زن را در میدان رزم و در ایوان بزم ترسیم می‌کند. برخی از صفات زن به فرهنگ ایرانی برمی‌گردد که در شاهنامه نفوذ کرده است و بعضی از دیدگاه فردوسی نشأت گرفته است و بررسی آن‌ها هدف این مقاله را تأمین می‌کند.

#### ۱- نگاه منفی

گاهی زن میان شاعران و نویسندگان نیز مورد بی‌توجهی و حتی هتک حرمت قرار گرفته است. نمونه‌های زیادی وجود دارد که زن به عنوان شیطان، جادوگر، ترسو، خائن، ناقص‌العقل و.... معرفی شده است.

فردوسی در جایی از زبان رستم، زن و ازدها را در یک ردیف قرار داده و هر دوی آن‌ها را به علت ناپاکی و سزاوار مرگ می‌داند:

زن و ازدها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو ناپاک به  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۳۸)

دکتر سرآمی به سخن فردوسی چنین پاسخ گفته است:

«الا رستم هفت خان سخن نه مردی است دشنام گفتن به زن  
زن و ازدها هر دو در خاک به؟ جهان پاک از این هر دو ناپاک به؟»  
(سرآمی، ۱۳۷۴: ۱۸۹)

اما در ادامه ضمن تأیید نظر فردوسی در مورد سودابه و منیژه، زنانی چون کتایون، فرانک و گردآفرید را می‌ستاید و اعتراف می‌کند که جهان مردی چون گردآفرید را ندیده است:

«لوند است سودابه، شیرین بلاست منیژه هوسباز نا پارساست  
کتایون چه کم دارد از بخردی؟ کجا دیده‌ای با فرانک بدی؟»

دلیر است و زیباست گرد آفرید جهان زن چنین مرد هرگز ندید»  
(همان: ۱۹۰)

«نگاه کردن به زن در روزگار حماسه، نگاهی از سر تحقیر است و نه تنها ایرانیان که تورانیان و رومیان نیز از داشتن دختر رنج می‌برده‌اند» (سرامی، ۱۳۷۸: ۶۹۴) وجود دختر مایه ننگ و بی‌آبرویی و شایسته گور بود. چنان که در جریان دلباختگی منیژه وقتی افراسیاب با خبر شد که دخترش پهلوان ایرانی را به کاخ آورده است، می‌گوید:

کرا از پس پرده دختر بود اگر تاج دارد بد اختر بود  
کرا دختر آید به جای پسر به از گور داماد ناید به در  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۴۴۰)

به اختر کس آن دان که دخترش نیست چو دختر بود روشن اخترش نیست  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۳۵)

البته مسلم است که چنین تفکراتی در مورد دختر، معمولاً در موارد دلباختگی و خودسری او در ارتباط‌هایی از این نوع مطرح می‌شد و گرنه در تولد دختر ایرج شاهد جشن و شادی از طرف عموم مردم هستیم:

چو هنگامه زادن آمد پدید یکی دختر آمد ز ماه آفرید  
جهانی گرفتند پروردنش برآمد به ناز و بزرگی تنش  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۴۴)

همین مورد را سنایی نیز مطرح کرده است.

هرکه را دختر است خاصه فلاد بهتر از گور نبودش داماد  
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۵۸)

هیچ رازی را نباید با زن در میان گذاشت؛ دل او جایگاه شیطان است:

چه نیکو سخن گفت آن رای زن ز مردان مکن یاد در پیش زن  
دل زن همان دیو را هست جای ز گفتار باشند جوینده رای  
که گر لب بدوزی ز بهر گزند زنان را زبان کم بماند به بند  
چنین گفت با مادر اسفندیار که نیکو زد این داستان هوشیار

که پیش زنان راز هرگز مگوی  
چو گویی سخن بازیابی به کوی  
مکن هیچ کاری به فرمان زن  
که هرگز نبینی زنی رایزن  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۷۱۳)

در نظام مرد سالاری، زن موجودی است که شرّ و تباهی سراسر وجود او را گرفته؛ بنابراین وجود دختر یا زن در خانه باعث ننگ و بی آبرویی است. از نظر فردوسی اگر کسی دارای نوزاد دختر شود در حقیقت حتّی اگر پادشاه هم باشد، بد اقبال و بدبخت است و دیگر روز خوشی نخواهد داشت. سنایی نیز همین ایده را دارد:

ور بود نعوذ بالله دخت  
کار خام آمد و تمام نپخت  
طالعت گشت بی شکی منحوس  
بخت میمون تو شود منکوس  
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۵۷)

«نگ شمردن دختر و نحس دانستن او ریشه در گذشت‌های دور دارد. در میان اعراب جاهلیّت اگر زنی دختری به دنیا می‌آورد، ناخوشایندترین حادثه در زندگیش رخ می‌داد» (یزدانی، ۱۳۷۸: ۷۶) «پیش از اسلام اعراب دختران خود را زنده به گور می‌کردند و چون پسران را بیش از دختران دوست می‌داشتند و بر این باور نادرست بودند که پسران جانشین پدران و زنده کننده نام و نشان دودمان خواهند بود، دختران را ننگ خاندان شمرده و چندان چشم‌داشتی به آنان نداشته، چنان که در کیش زرتشتی نیز هر مادری بیشتر پسر می‌زاید، از پادشاه پاداشی می‌گرفت، چه باور داشتند که پسران بیش از دختران در پاسداشت کشور می‌توانستند از جان گذشتهگی داشته و سپاهی و سربازی خوب برای کشور و پادشاه باشند.» (مجیدی کرائی، ۱۳۸۷: ۱۵)

مرا گفت چون دختر آمد پدید  
ببایستش اندر زمان سر برید  
نکشتم بگشتم ز راه نیا  
کنون ساخت بر من چنین کیمیا  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۷۸)

عده‌ای با استناد به برخی از ابیات شاهنامه برداشت‌های زن ستیزیانه از فردوسی داشته‌اند اما این دیدگاه با ذهنیت‌های دیگر فردوسی مغایرت دارد و به نظر می‌رسد فردوسی وقتی ابیاتی

در ضدّ شخصیت زن گفته واقعاً با شخصیت‌ها سر و کار داشته نه با جنسیت؛ وقتی زن را سرزنش می‌کند صرفنظر از زن بودن آن فرد، با توجه به عمل زشت او زن خاصی را سرزنش می‌نماید. در ضمن باید وضعیت زمانی را نیز نادیده نگرفت.

## ۲- زن و اجتماع

### ۲-۱- زن و رای و خرد:

رای زنی با زن در دوره یا فرهنگ زمان فردوسی چندان رایج نبوده است چنان که در داستان سیاوش می‌خوانیم:

به کاری مکن نیز فرمان زن      که هرگز نبینی زنی رای زن  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۴۵)

اما در شاهنامه موارد متعددی از مشورت با زنان دیده می‌شود؛ مشورتی که ضحاک با ارنواز در مورد خواب خود می‌کند، نقش زن را در رایزنی نشان می‌دهد:

به شاه گرانمایه گفت ارنواز      که بر ما بیاید گشادنت راز  
توانیم کردن مگر چاره‌ای      که بی چاره‌ای نیست پتیاره‌ای  
سپهد گشاد آن نهان از نهفت      همه خواب یک یک بدیشان بگفت  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۱۹)

زن مورد مشورت باید خردمند باشد:

به مادر چنین گفت کای پر خرد      همی مهر جان مرا بشکرد  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۷۷)

زن با خرد و اندیشه‌ای که دارد می‌تواند برای خود راهکاری بیابد.

خردمند مام فریدون چو دید      که بر جفت او بر چنان بد رسید  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۱)

## ۲-۲. زن و پوشش

«زنان ایران باستان با نگرش به ارج و آبروی زن در کیش زرتشتی، برای پاسداشت و گرامی بودن پایگاه خود، دارای پوشش زنانه ویژه‌ای بودند، به این گونه که موی سر آنان با روسری و سربندی پوشیده شده و با تن پوشی که سراسر پیکر و تن او را می‌پوشانید، خود را می‌آراستند» (مجیدی کرائی، ۱۳۸۷: ۶۵۲) چنان که فردوسی از "پوشیده رویان" سخن گفته است:

ز پوشیده رویان یکی شهرناز      دگر ماهرویی به نام ارنواز  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۱۸)

و در توصیف وضعیت دو دختر گشتاسب که گرفتار لشکریان توران شده بودند چنین آمده است:

همای خردمند و به آفرید      که باد هوا روی ایشان ندید  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۶۸۱)

«سروده‌های فردوسی نشانگر پوشیده رویی و نگه‌داشت زنان و تن پوشهایی است که در پیشین روزگاران به تن داشته و این پوشیدنی‌ها آنان را از دید ناآشنایان دور نگه می‌داشت و در پاس آبروی آنان می‌افزود» (مجیدی کرائی، ۱۳۸۷: ۶۵۳) «زنان در شاهان و بزرگان که از سرمایه‌هایی برخوردار بودند، تن‌پوش‌هایشان زربافت و ابریشمین و زنان دیگر مردمان، پوشیدنی‌هایشان از پارچه‌های نخ پنبه‌ای بود.» (همان: ۶۵۴)

## ۲-۳. زن و پادشاهی:

«پادشاهی کردن پاره‌ای از زنان شاهنامه چون پوراندخت و آزرمت دخت نیز نمودار آن است که ایرانیان چه مرد و چه زن به گاه ناگزیری فرمان زنان را گردن می‌گذارده‌اند.» (سرامی، ۱۳۷۸: ۷۰۲) فردوسی به شیوه خاص خود، هر جا به زن تاخته، بلافاصله به نوعی آن را جبران کرده است؛ از جمله در توصیف پادشاهی پوراندخت، ابتدا با این توصیف که وقتی زن، پادشاه باشد کارها، بی‌سامان خواهد بود، مقام زن را تخطئه کرده، سپس با طرح وعده‌های پوران دخت بعد از جلوس به تخت سلطنت، با جمله «همی داشت این زن جهان را به مهر»، گفته خود را

استدراک می‌کند. وعده‌های پوران دخت بعد از جلوس عبارتند از: ایجاد اتحاد، توانگری درویشان و راندن بدخواهان از کشور:

یکی دختری بود پوران به نام	چو زن شاه شد کارها گشت خام
بران تخت شاهیش بنشانند	بزرگان بر او گوهر افشانند
چنین گفت پس دخت پوران که من	نخواهم پراکندن انجمن
کسی را که درویش باشد ز گنج	توانگر کنم تا نماند به رنج
مبادا ز گیتی کسی مستمند	که از درد او بر من آید گزند
ز کشور کنم دور بدخواه را	بر آیین شاهان کنم گاه را
همی داشت این زن جهان را به مهر	نجست از بر خاک باد سپهر

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۱۳۴۱)

آزرم دخت نیز بعد از رسیدن به پادشاهی، خردمندان را به دادگری دعوت کرد:

یکی دخت دیگر بد آزرم نام	ز تاج بزرگان رسیده به کام
بیامد به تخت کیان بر نشست	گرفت این جهان جهان را به دست
نخستین چنین گفت کای بخردان	جهان گشته و کار کرده ردان
همه کار بر داد و آیین کنیم	کزین پس همه خشت بالین کنیم
هر آنکس که باشد مرا دوستدار	چنانم من او را چو پروردگار
کسی کو ز پیمان من بگذرد	پیچد ز آیین و راه خرد
به خواری تنش را برآرم به دار	ز دهقان و تازی و رومی شمار

(همان: ۱۳۴۲)

## ۲-۴. زن و رزم (دلآوری و جنگاوری):

«زنانی که در شاهنامه حماسه می‌آفرینند، کمتر از مردان نیستند. در واقع از لحاظ جنس با مرد فرق دارند اما از لحاظ روحیه و شجاعت و وفاداری چون مردان استوار و پابرجا هستند برای همین زنان به تبع مردان اعتباری دارند و برترین زنان، مردانه‌ترین آنان است... و مردانگی فضیلتی است که زنان بزرگوار از آن بهره‌ای دارند و یا از زن و مرد، آنان که از مردانگی



بهره‌مندند، بزرگند. از این رو گفته‌اند که فردوسی در زنان، مردانگی را دوست دارد» (یزدانی، ۱۳۷۸: ۵۰) در توصیف گردیه، خواهر بهرام، که خسرو پرویز او را به عقد خود درآورد، گفته‌اند: «زنی مردانه بود» (یاسمی، ۱۳۷۰: ۶۱۸). اما «جنگ زنان در شاهنامه بیش از هر چیز زیبا و دلپذیر است» (صفا، ۱۳۷۴: ۲۴۸)

### زنی بود بر سان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۱۷۷)

گردآفرید زن دلاور ایرانی که زمان را برای مبارزه مساعد می‌بیند، همانند گردان نامور دیگر، خود را آماده نبرد می‌کند؛ لباس رزم می‌پوشد، شمشیر می‌بندد، تیر در تیر دان می‌گذارد و خفتان می‌پوشد. چون جنگ با زنان در میان پهلوانان رسم نیست و مردان جنگجو، جنگ با زن را تحقیر و بدنامی می‌دانند، زن قهرمان ایرانی مجبور است با پنهان کردن گیسوان خویش زیر خود، هر چه جدی‌تر وارد نبرد شود.

باقی ماندن در قلعه‌های جنگ، نوعی احتیاط و ترس از دشمن تلقی می‌گردید و پهلوانان نامدار ترجیح می‌دادند خارج از قلعه به پیشواز دشمن بروند، زن دلیر و جنگاور نیز از این قافله عقب نمانده و همانند مردان جنگجوی سوار بر اسبی تیز پا چون شیری غران و با تمام تجهیزات جنگی قلعه را ترک می‌کند و به پیشواز دشمن می‌رود.

گردآفرید زنی نیست که با ناز و کرشمه قدم بردارد؛ او بیش از اینکه با مجالس رقص و پایکوبی مأنوس باشد، رقص با شمشیر، سرعت و دقت در تیراندازی را آموخته است. همین است که در آنی چون رعد می‌خروشد تا ثابت کند زن ایرانی تا چه اندازه شجاع و دلیر است؛ اینجاست که سهراب جنگاور با مشاهده این حرکات تعجب می‌کند خدایا نکند دیده است زن نیست.

زن ایرانی با اینکه زن است و گمان می‌رود بایستی در میان حجله‌ها و مهمانی‌ها آکنده از عطر خوشبو در کنار نوازندگان و خوانندگان بر مسند جشن‌ها دلربایی کند، چنان شیردل برای آغاز جنگ قدم پیش می‌نهد و با گشادن سینه و چشم دوختن به هدف، زه کمان را تا بناگوش می‌کشد که حتی کوچک‌ترین هدف‌ها در مقابلش امکان‌رهای ندارد؛ این گونه است که سهراب

پهلوان نامی احساس حقارت می‌کند و مجبور به جنگ می‌شود. با این همه زن ایرانی از ترس بیگانه است و بی‌درنگ قدم‌های دیگر جنگ را بر می‌دارد.

پوشید درع سواران جنگ	نبود اندر آن کار جای درنگ
نهان کرد گیسو به زیر زره	بزد بر سر ترگ رومی گره
فرود آمد از دژ به کردار شیر	کمر بر میان بادپایی به زیر
به پیش سپاه اندر آمد چو گرد	چو رعد خروشان یکی و یله کرد
که گردان کدامند و جنگاوران	دلیران و کارآزموده سران
کمان را به زه کرد و بگشاد بر	نبد مرغ را پیش تیرش گذر

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۱۷۸)

کمند انداختن یکی از روش‌های مهم جنگاوری بود و پهلوانی که در این روش تبخّر داشت، می‌توانست از فاصله دور هر گونه تحرک را از حریف سلب نماید و احتمالاً چون سهراب وقتی متوجه شده که حریف او یک زن ایرانی است برای تحقیر او دست به شمشیر نبرده و قصد داشته برای شکست دادن او از روش ساده‌ای استفاده کند، اما گردآفرید با مانورهای جنگی معمول آن روز توانست با حرکات متهورانه، خود را به دشمن تحمیل کند.

### ۳- زن و مرد

#### ۳-۱- آزادی در انتخاب همسر

در دوران ساسانیان «دختر در انتخاب همسر آزاد بود و اجباری نداشت مردی را که پدرش برای او در نظر گرفته بود، به همسری قبول کند» (علوی، ۱۳۸۰: ۳۰)

در مورد آزادی در ازدواج، رفتار زردشت را نسبت به دخترش پروچیستا می‌توان دید که خطاب به دخترش می‌گوید: «پروچیستا، جاماسب را که مردی دانشمند است برای همسری تو برگزیدم، تو با خرد مقدّس خود، مشورت کن و ببین که آیا او را لایق همسری خود می‌دانی؟» (آموزگار، ۱۳۸۶: ۲۸۰) و این نشان می‌دهد که زن در اوستا آزاد است و حق انتخاب دارد. مواردی از این آزادی انتخاب را در شاهنامه در مورد ازدواج شاه ایران با سودابه و ازدواج رستم و ته‌مینه همچنین دلدادگی و ازدواج رودابه و زال می‌توان دنبال کرد:

ابا شادمانی و فرخ پیام	فرستاده باز آمد از پیش سام
بدین شادمانی و را مژده داد	به نزدیک رودابه آمد چو باد
به کرسی زر پیکرش بر نشاند	پری روی بر زن درم بر فشاند
شده تار و پود اندر او ناپدید	یکی شاره سر بند پیش آورد
شده زر همه ناپدید از گهر	همه پیکرش سرخ یاقوت و زر
فروزنده چون بر فلک مشتری	یکی جفت پرمایه انگشتری
بسی داد با آن درود و پیام	فرستاد نزدیک دستان سام

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۷۶)

از ابیات بالا استنباط می شود که فرستادن سر بند و حلقه از طرف دختر به پسر بود. ازدواج مجدّد زن پس از مرگ شوهر، عیب نبوده و در شاهنامه منعکس شده است «روزی که فرنگیس را بار دوم می خواهند به زنی به فریبرز، فرزند کیکاوس بدهند، رستم دامن همت به کمر زد تا این کار نیک را رو به راه سازد او زن شوی مرده را بدین گونه به ازدواج مجدّد راضی می نماید:

چنین گفت کای بانوی بانوان	وزان پس گو پیلتن پهلوان
سزاوار اورنگی و تخت عاج	سر بانوانی و زیبای تاج
که گم باد اندر جهان دشمنت	ز پاکی به گوهر ستوده تنت
بدو گفت کای نازش انجمن	فراوان ستودش گو پیلتن
تو دانی که نشکبد از شوی زن	اگر بشنوی پند و اندرز من
فزونتر ز مردش بود خواستن»	که مرد از برای زنانند و زن

(صورتگر، ۱۳۶۸: ۱۰۶)

### ۲-۳. توصیف یک مرد از نگاه زن

همچنان که مردان موقع توصیف زن به زیبایی ظاهری او اهمّیت می دهند، زن نیز در توصیف مرد زیبایی های جسمی و ظاهری او را دستاویز خود قرار می دهد از جمله: قدبلندی، خوش اندامی، سیاه چشمی، سرخی و خوش آب و رنگی لبها و...

همش زیب و هم فر شاهنشینی	که مردی است بر سان سرو سهی
سواری میان لاغر و بر فراخ	همش رنگ و بوی و همش قد و شاخ

دو چشمش چو دو نرگس قیر گون  
لبانش چو بوسد رخانش چو خون  
کف و ساعدش چون کف شیر نر  
هیون ران و موبد دل و شاه فر  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۷۰)

### ۳-۴- امانتداری هویت شوهر

چون پهلوانان غالباً در کنار خانواده حضور نداشتند، وظیفه زن بود که فرزندش را از هویت پدرش با خیر سازد؛ چنان که فریدون برای پی بردن به نژاد خود به مادر چنین می گوید:

ز البرز کوه اندر آمد به دشت  
چو بگذشت از آن بر فریدون دو هشت  
که بگشای بر من نهان از نهفت  
بر مادر آمد پژوهید و گفت  
کیم من ز تخم کدامین گهر  
بگو مرا تا که بودم پدر  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۲)

سهراب نیز در پانزده سالگی پدر و دودمانش را از مادر می پرسد و مادر به سوالات او در این زمینه جواب می دهد و هویت او را برایش آشکار می کند:

ز تخم کیم وز کدامین گهر  
چه گویم چو پرسند نام پدر  
بدو گفت مادر که بشنو سخن  
برین شادمان باش و تندی مکن  
تو پور گو پیلتن رستمی  
ز دستان سامی و از نیرمی  
(همان: ۱۷۵)

### ۳-۴. خیانت به شوهر و مکافات آن

با توجه به ارزش پاک دامنی زن، خیانت آن ها کیفر شدیدی در پی داشت. «تنها زن بدنام شاهنامه سودابه است؛ یک زن غیرایرانی که مشابه او در ادبیات جهان دیده می شود، یعنی؛ آن دسته از زنانی که دلارایی را با خوی تباهی انگیز همراه کرده اند، بدان گونه که هر جا بیفتد، بر اثر اتحاد تن بارگی و زیبایی که در آنهاست، حادثه می آفرینند». (اسلامی، ندوشن، ۱۳۸۱: ۱۰۳) در مورد سودابه و خیانت وی پادشاه ضمن شور و مشورت با دیگران، مرگ را کیفر مجازات و خیانت وی معرفی کرده است تا با دار زدن وی در ملا عام موجب عبرت دیگران شود.

به ایرانیان گفت شاه جهان  
کزین بد که این ساخت اندر نهان

همه شاه را خواندند آفرین  
ز بد کردن خویش پیچان شود  
ز دار اندر آویز و بر تاب روی  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۱۶)

چه سازم چه باشد مکافات این  
که پاداش این آنکه بی جان شود  
به دژخیم فرمود کین را به کوی

#### ۴- زن و زنانگی

##### ۴-۱. زن و وظیفه مادری

فردوسی به زن و وظیفه مادری نیز توجه مداومی نشان داده است و در لابلای اشعار وی، محبت و دلسوزی مادرانه حس می‌شود. سوگواری رودابه در مرگ نوه‌اش از همین جهت است.

ز چشمش چو باران خوناب دید  
به زاری بگفت ای چراغ گوان  
زمانی ز صندوق سر بر فراز  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۰۱)

چو رودابه تابوت سهراب دید  
بدان تنگ تابوت خفته جوان  
همی گفت زار ای گو سر فراز

تهمینه نیز در مرگ سهراب سوگواری می‌کند:

به تیغ پدر خسته گشت و بمرد  
درخشان شد از لعل زیبا تنش  
زمان تا زمان او همی شد به هوش  
بر انگشت پیچید و از بن بکند  
زمان تا زمان اندر آمد نگون  
به دندان همه گوشت بازو بکند  
همه جعد و موی سیاهش بسوخت  
کجایی سرشته به خاک اندرون  
(همان: ۲۰۰)

به مادر خبر شد که سهراب گرد  
بزد چنگ و بدرید پیراهنش  
بر آورد بانگ و غریو و خروش  
مر آن زلف چون تاب داده کمند  
ز رخ می چکیدش فرود آب خون  
همه خاک ره را به سر بر فکند  
به سر بر فکند آتش و بر فروخت  
همی گفت ای جان مادر کنون

کتایون نیز موقع رفتن اسفندیار به جنگ رستم با چشمانی اشک بار با او روبرو می‌شود:  
به پیش پسر شد پر از آب چشم

کتایون چو بشنید شد پر ز خشم

چنین گفت با فرخ اسفندیار  
 که ای از کیان مهان یادگار  
 ز بهمن شنیدم که از گلستان  
 همی رفت خواهی به زابلستان  
 (همان: ۷۱۶)

#### ۴-۲- زن و بارداری و زایمان

«زن در تمام موقعیت‌های متفاوت این دنیا جایگاه شامخ خود را نمایان کرده است و از آغاز پیدایش، آسوده از زمان و مکان و نژاد و رنگ و آیین، بار مسئولیتی ویژه بر دوش داشته است. زایش، پرورش انسان و به رشد رسانیدن» (منصورنژاد، ۱۳۸۱: ۱۳۰)

«زمان زادن رستم که درد حمل رودابه را به ستوه می‌آورد، استاد دانا همه تجربه و دانشی دایگان و پرستاران را در وصف این حال گرد آورده ولی جانب ادب و حیا را که شایسته این گونه موارد است، از دست نمی‌دهد و با نهایت چیره‌دستی واقعه را بدین گونه عهده می‌نماید» (صورتگر، ۱۳۶۸: ۱۰۵):

بسی بر نیامد بر این روزگار  
 که آزاده سرو اندر آمد به بار  
 شکم گشت فربه، تنش شد گران  
 شد آن ارغوانی رخس زعفران  
 چنین تا گه زادن آمد فراز  
 به خواب و به آرام بردش نیاز  
 چنان بدکه یک‌روز از او رفت هوش  
 از ایوان دستان برآمد خروش  
 (فردوسی، ۱۳۷۷: ۹۶)

وقتی رودابه موقع به دنیا آوردن رستم، ضجّه می‌کشید، از درد بی‌هوش شد. زال پر سیمرخ را آتش زد و سیمرخ ظاهر شد و شیوه به دنیا آوردن را به او یاد داد:

بیاور یکی خنجر آبگون  
 یکی مرد بینا دل پر فسون  
 نخستین به می ماه را مست کن  
 ز دل بیم و اندیشه را پست کن  
 بکافد تهیگاه سرو سهی  
 نباشد مر او را ز درد آگهی  
 وزو بچه شیر بیرون کشد  
 همه پهلوی ماه در خون کشد  
 وز آن پس بدوز آن کجا کرد چاک  
 ز دل دور کن ترس و بیمار و باک  
 گیاهی که گویمت با شیر و مشک  
 بکوب و بکن هر سه در سایه خشک

بسا و برآلا و بر خستگیش      بینیی همان روز پیوستگیش

(همان: ۹۷)

«اولین داستانی که راجع به هنر پزشکی ایرانیان پیش از اسلام در شاهنامه می‌خوانیم، داستان ولادت رستم، جهان پهلوان ایرانی است.

در این داستان شرح بی‌هوش ساختن رودابه و شکافتن پهلوی او و بیرون آوردن کودک نوزاد و بخیه کردن موضع شکافته شده، چنان‌که در عملی که امروز به سزارین معروف است دیده می‌شود، با استادی و دقت بسیار پرداخته آمده و تنها تفاوتی که با عمل جراحی امروز می‌توان در آن یافت همان است که در آن هنگام بیمار را به وسیله شراب بیهوش می‌ساختند و امروز این کار را با اتر و کلوروفورم و نظائر آن انجام می‌دهند» (صورتگر، ۱۳۶۸: ۱۸۷)

زال نیز این کار را به موبدی سپرد:

بیامد یکی موبدی چرب دست      مر آن ماهرخ را به می کرد مست

بکافید بی رنج پهلوی ماه      بتایید مر بچه را سر ز راه

چنان بی‌گزندش برون آورید      که کس در جهان این شگفتی ندید

(فردوسی، ۱۳۷۷: ۹۸)

«آنچه سیمرخ که در نماد شناسی باستانی ایران، نشانه راز آلود فرزاندگی و پزشکی است، فرموده است و موبد چربدست مو به مو آن را به انجام رسانیده است، روشی است که آن را سزارین می‌نامند؛ زیرا گفته می‌شود که نخست بار سزار به این شیوه زایانده است. اما راست آن است که صدها سال پیش از این پادشاه رومی، جهان پهلوان بزرگ ایران با بهره‌جستن از کارد پزشکی دیده به دیدار جهان بر گشوده است. از این روی، آنچه بی‌گمان ما ایرانیان را می‌سزد آن است که این شیوه را در زایمان به جای «سزارین»، «رستم‌زاد» یا «رستم‌زایی» یا «رستمانه» (بنامیم) (کزازی، ۱۳۷۹: ۴۴۶-۴۴۷)

## ۳-۴- زن و عشق

در عشق و زناشویی از نظر فردوسی، زیبایی شرط لازم است ولی کافی نیست و باید در این باره مانند سایر روابط اجتماعی، واقع بینی و خرد را به کار آورد و سه شرط را در نظر گرفت: «به سه چیز باشد زنان را بهی / یکی آنکه با شرم و با خواسته است / دگر آنکه فرخ پسر زاید او / سوم آنکه بالا و رویش بود» (ترابی، ۱۳۸۲: ۳۲). سایر شرایط در کنار این هاست:

سپهدار دستان به کابل بماند	چنین مهر اویم به آتش نشانند
چنان تنگ شد بر دلم بر جهان	که گریان شدم آشکار و نهان
نخواهم بدن زنده بی روی او	جهانم نیرزد به یک موی او
	(فردوسی، ۱۳۷۷: ۷۷)

که من عاشقم همچو بحر دمان	ازو بر شده موج تا آسمان
پر از مهر زال است روشن دلم	به خواب اندر اندیشه زو نگسلم
همیشه دلم در غم مهر اوست	شب و روزم اندیشه چهر اوست
کنون این سخن را چه درمان کنید	چه گوئید و با من چه پیمان کنید
	( همان: ۶۶ )

گاهی عشق در میدان جنگ بروز می کند و زنی مثل گردآفرید که مردانه به جنگ می رود ولی حریفش عاشقش می شود و از او می خواهد که به فکر رهایی از او نباشد. «مردان ایرانی که در پایگاهی برتر هستند غیرطبیعی نیست که زنان بیگانه بر آنها عاشق شوند و به همسری آنان در آیند، ولی عکس آن که مرد بیگانه بخواهد از ایران زند بگیرد، خلاف شأن زن ایرانی شناخته می شود. چه گرفتن زن نوعی تصاحب تلقی می شده و ایرانی نمی بایست به تصاحب بیگانه درآید. در این اعتقاد است که ماجرای گردآفرید و سهراب ناکام سر برمی آورد» (اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۰۵)

ز فتراک بگشاد پیمان کمند	بینداخت و آمد میانش به بند
بدو گفت کز من رهایی مجوی	چرا جنگ جویی تو ای ماهروی
نیامد به دامم بسان تو گور	ز چنگم رهایی نیایی مشور
	(فردوسی، ۱۳۷۷: ۱۷۸)



۴-۴- زن و زیبایی

در یشت‌ها زیبایی یک دختر چنین وصف شده است «دختر زیبایی بسیار برومند، خوش اندام، کمربند در میان بسته، راست بالا، آزاد نژاد و شریف، کفش‌های زرین بر پا نموده، با زینت‌های بسیار آراسته، روان گشت» (پورداد، ۱۳۸۴: ۱۹۹). «وصفی که از زن تمام عیار در نامه‌های عجیب خسرو پرویز درج بوده، شباهتی با بیانات ریدک دارد؛ آن غلامی که گفتگوی او را با پادشاه در یک رساله درج کرده‌اند. وی می‌گوید بهترین زن آن است که پیوسته در اندیشه عشق و محبت مرد باشد اما از حیث اندام و هیات، نیکوترین زن کسی است که بالایی میانه و سینه فراخ، گردنی خوش ساخت و پاهایی خرد و کمری باریک و کف پای مقعر و انگشتانی کشیده و تنی نرم و استوار دارد. رنگش سرخ چون انار و چشمش بادامی و ابروانش چون کمان و مرواریدهایش (دندان‌هایش) سفید و ظریف و گیسوانش دراز و سیاه مایل به سرخی باشد» (سرامی، ۱۳۷۰: ۶۱۷) اما بهار در شعری با عنوان «زن شعر خداست» تنها زیبایی را ملاک خوب بودن زن نمی‌داند و می‌گوید:

«خانم آن نیست که جانانه ودلبر باشد  
 بهتر است از زن مه طلعت همسر آزار  
 خانم آن است که باب دل شوهر باشد  
 زن زشتی که جگر گوشه همسر باشد»  
 (بهار، ۱۳۸۲: ۳۵۴)

در شاهنامه چنین توصیف‌هایی فراوان یافت می‌شود:

بهشتی بد آراسته پرنگار  
 چو خورشید تابان به خرم بهار  
 چو بر تخت بنشست و آن جای دید  
 بر آن سان بهشتی دلارای دید  
 (فردوسی، ۱۳۷۷: ۶۴)  
 (همان: ۲۵۹)

داشتن مژه‌های سیاه:

سیه مژه بر نرگسان دژم  
 فرو خوابنید و نزد هیچ دم  
 دو چشمش بسان دو نرگس به باغ  
 مژه تیرگی برده از پر زاغ  
 (همان: ۶۴)

روشنی چهره:

پس پرده او یکی دختر است

که رویش ز خورشید روشن تر است

(همان: ۶۵)

بلندی قامت:

ز سر تا به پایش بکردار عاج

به رخ چون بهشت و به بالا چو ساج

که از سرو بالاش زیباتر است

ز مشک سیه بر سرش افسر ست

به بالا بلند و به گیسو کمند

زبانش چو خنجر لبانش چو قند

(همان: ۶۸)

سیاهی مو:

بران سفت سیمینش مشکین کمند

سرش گشته چون حلقه پای بند

همه دخت توران پوشیده روی

همه سرو بالا همه مشک موی

(همان: ۸۴)

سرخی چهره و لب:

رخانش چو گلنار و لب ناردان

ز سیمین برش رسته دو ناروان

همه رخ پر از گل، همه چشم خواب

همه لب پر از می به بوی گلاب

(همان: ۹۱)

خماری چشمان:

دو چشمش بسان دو نرگس به باغ

مژده تیرگی برده از پر زاغ

(همان: ۷۳)

کمانی ابروان:

دو ابرو بسان کمان طراز

برو توز پوشیده از مشک ناز

(همان: ۱۰۵)

چو بهرام گور اندر آمد به باغ

یکی جای دید از برش تند راغ

میان گلستان یکی آبگیر

برو بر نشست یکی مرد پیر

زمینش به دیبا بیاراسته

همه باغ پر بنده و خواسته

نهاده به سر بر ز پیروزه تاج  
به ابرو کمان و به گیسو کمند  
(همان: ۹۶۱)

سر زلف را تاب داده به خم  
(همان: ۸۰۸)

سه دختر بر او نشسته چو عاج  
به رخ چون بهار و به بالا بلند

دو ابرو کمان و دو نرگس دژم

#### ۵- زن و ویژگی‌های زنانه در مراسم عزا

خراشیدن صورت، کندن موی، بی‌قراری، خواندن اشعاری موزون متناسب با مجلس عزا، سینه چاک کردن، خاک پاشیدن به سر و صورت از روش‌هایی هستند که زنان در هنگام رسیدن مصیبت از آن بهره می‌گیرند:

به خون دو نرگس بیاراست چهر  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۷۷)

گل ارغوان را به فندق بخت  
پر از آب چشم و پر از گرد روی  
ز گفتار و کردار افراسیاب  
(همان: ۲۵۹)

فرو ریخت از دیدگان آب مهر

فرنگیس بگرفت گیسو به دست  
پر از خون شد آن بسد مشک بوی  
همی کند موی و همی ریخت آب

#### ۱-۵. زن و دعوای زنانه

برزمین کشیدن، مو کندن و بر زمین زدن:

زدی بر زمین و کشیدی به روی  
(همان: ۷۷)

به دست همین زن که کندیش موی

#### ۲-۵. زن و زینت

زنان وابسته به طبقه حاکم در ایران باستان بیشترین طلا را با توجه به دسترسی به خزانه در اختیار داشتند یا زنان طبقات متوسط و پایین علاقه‌مند بودند به طریقی در آرایش خود طلا را در قالب گردنبند، انگشتر، النگو و... به کار برند. فردوسی در این باره می‌گوید:

شده زر همه ناپدید از گهر  
(همان: ۷۶)

همه پیکرش سرخ یاقوت و زر

بدین حجره رودابه پیرایه خواست  
بی‌آوردمش افسر پرنگار  
بدو دادم اکنون همین است راست  
یکی حلقه پر گوهر شاهوار  
(همان: ۶۳)

حتی تحفه‌ها نیز اقسامی از طلاجات بود؛ مانند آنچه به فرنگیس آوردند:

فرنگیس را افسر و گوشوار  
همان یاره و طوق گوهر نگار  
(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۴۹)

لباس‌هایشان نیز جواهر نشان بود:

به دیبا و گوهر بیاراسته  
بسان بهشتی پر از خواسته  
(همان: ۶۶)

داماد و بستگان او و همچنین بستگان عروس علاوه بر قربانی کردن پیش پای عروس، بر سر او سکه طلا، پول یا حداقل نقل و شیرینی می‌افشانند:

پری روی بر زن درم بر فشاند  
به کرسی زر پیکرش بر نشاند  
(همان: ۷۶)

پذیره شدش دختر شهریار  
پرسید و دینار کردش نثار  
(همان: ۲۴۹)

### ۳-۵. زن و ناز

رفتارهایی از زنان در شاهنامه وصف شده است که بر طنز آن‌ها دلالت می‌کند:

شیرین سخنی

میان سپهدار و آن سرو بن  
زنی بود گوینده شیرین سخن  
(همان: ۷۶)

شادمانی

فرستاده باز آمد از پیش سام  
ابا شادمانی و فرخ پیام  
(همان: ۷۵)

حرف زدن با ناز

بدین خوب گفتار با ناز تو

(همان: ۷۱)

کنون شاد گشتم به آواز تو

دلربایی

چنان شد کز و رفت آرام و هوش

(همان: ۶۴)

بر آورد مر زال را دل به جوش

رنگین و معطر بودن

سراپای پر بوی و رنگ و نگار

(همان: ۶۵)

بیاراسته همچو باغ بهار

داشتن حجره مخصوص

نگه کرد سیندخت او را بدید

(همان: ۷۶)

زن از حجره آنکه به ایوان رسید

Archive of SID

## نتیجه‌گیری

در شاهنامه حضور و نقش زنان بسیار درخور نگرش است؛ مردان یا زنان فردوسی همه حقیقی هستند و تصاویر بی‌جان پرده نقاشی نیستند؛ بنابراین در میان زنان شاهنامه، زنی حریص و شهوت پرست، دیگری دختر نازپرورد و سومی دل‌باخته ثابت‌العقیده و بردبار و آن یکی دوشیزه ساده و روستایی است که حتی ادب حضور در مقابل پادشاه را درست نمی‌داند.

اما فردوسی وقتی ابیاتی در ضدّ شخصیت زن گفته واقعاً با شخصیت‌ها سر و کار داشته، نه با جنسیت. وقتی زن را سرزنش می‌کند صرف نظر از زن بودن با توجه به عمل زشت، زن خاصی را می‌نکوهد.

زنان نامدار شاهنامه، کنیزان و پرستندگان گوش به فرمان و دست به سینه نیستند. این زنان، یاران و همراهان شایسته پهلوانان‌اند و در راه رسیدن به هدف می‌کوشند و گاهی هم هوس، چشم خرد آن‌ها را می‌بندد و به بدترین کارها هم دست می‌یازند.

در شاهنامه موارد متعددی از مشورت با زنان دیده می‌شود و خردورزی آن‌ها تأیید می‌گردد. فردوسی پوشیده‌رویی زنان را می‌ستاید و روحیه و شجاعت و وفاداری آنان را در استواری با مردان قیاس می‌کند. برای همین زنان به تبع مردان اعتباری دارند و برترین زنان، مردانه‌ترین آنان است.

در شاهنامه دختران آزادی‌اتنخاب دارند که مواردی از آن را در ازدواج شاهان و پهلوانان می‌توان مطالعه کرد. ازدواج مجدد زن پس از مرگ شوهر، در شاهنامه عیب تلقی نشده است. فردوسی حتی از بیان توصیف زیبایی‌های جسمی و ظاهری مرد توسط زنان ابا نکرده است.

فردوسی وظایف زن را در داستان‌های مختلف ترسیم می‌کند؛ وظیفه زن در غیاب شوهرش آن است که فرزندش را از هویت پدرش با خبر سازد. پاکدامنی دیگر وظیفه اصلی زن است. فردوسی به وظیفه مادری نیز توجه مداومی نشان می‌دهد. به تأکید فردوسی بهترین زن آن است که پیوسته در اندیشه عشق و محبت مرد باشد اما از حیث اندام و هیات، نیکوترین زنان را نیز فردوسی وصف کرده، همچنان که از توصیف رفتارها و طنزهای خاص زنان نیز غفلت نکرده است.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- آرتور، کریستن سن، (۱۳۷۰)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، چاپ هفتم.
- ۲- آموزگار، ژاله، (۱۳۸۶)، *زبان فرهنگ اسطوره*، نشر: انتشارات معین.
- ۳- اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۸۱)، *سرومایه فکن*، تهران، انتشارات یزدان، چاپ پنجم.
- ۴- بهار، محمدتقی، (۱۳۸۲)، *دیوان*، نشر آزادی، چاپ اول.
- ۵- پورداود، ابراهیم، (۱۳۸۴)، *گات‌ها کهن‌ترین بخش اوستا*، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۶- ترابی، علی اکبر (۱۳۸۲)، *جامعه‌شناسی ادبیات فارسی*، تبریز، انتشارات فروزش.
- ۷- حجازی، بنفشه (۱۳۷۶)، *به زیر مقنعه*، انتشارات علم.
- ۸- دبیرسیاقی، محمد، (۱۳۶۵)، *فردوسی، زن و تراژدی* (مقالاتی از: عبدالحسین زرین‌کوب، اسلامی ندوشن، نصرالله فلسفی، دبیر سیاقی، مهین تجدد، رضا براهنی) به کوشش ناصر حریری، چاپ بابل.
- ۹- سرّامی، قدمعلی، (۱۳۷۴)، *از دو نقطه تا همه چیز*، نشر مشیانه، چاپ اول.
- ۱۰- سرّامی، قدمعلی (۱۳۷۸)، *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۱۱- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، (۱۳۷۲)، *گلستان*، انتشارات رجبی، چاپ هشتم.
- ۱۲- سنایی، (۱۳۷۴)، *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- ۱۳- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۴)، *حماسه سرایی در ایران*، انتشارات فردوس، چاپ ششم.
- ۱۴- صورتگر، لطفعلی، (۱۳۶۸)، *نامه صورتگر*، چاپ خوشه، انتشارات پازنگ، چاپ اول.

- ۱۵- علوی، هدایت‌الله، (۱۳۸۰)، *زن در ایران باستان*، انتشارات هنرمند.
- ۱۶- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۷۹)، *نامه باستان*، چاپ مهر، چاپ اول.
- ۱۷- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، به تصحیح ژول مول، تهران، انتشارات بهزاد.
- ۱۸- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۷)، *شاهنامه*، نشر قطره، چاپ سوم.
- ۱۹- مجیدی کرائی، نورمحمد، (۱۳۸۷)، *ابر زنان ایران*، انتشارات آرون، چاپ اول.
- ۲۰- منصورنژاد. م، (۱۳۸۱)، *مسئله زن*، اسلام و فمینیسم، برگ زیتون.
- ۲۱- یزدانی، زینب، (۱۳۷۸)، *زن در شعر فارسی*، انتشارات فردوس، چاپ اول.

Archive of SID